

بنزین بره، انبه بگیر

در خبرها شنیدیم که پاکستان اعلام کرده در یک سال ۲ میلیارد و ۸۰۰ میلیون لیتر سوخت از ایران به پاکستان و ۳۰ هزار تن انبه هم از آنجا به ایران قاچاق شده است. در همین رابطه بادو تن از قاچاقچیان محترمی که در این زمینه فعال هستند، صحبت کردیم.

تو که اصل داستان رو نمی دونی، پس چیزی نگو! حالا خودت چرا به جای انبه، چارتا چیز خوب نمی آری؟ یعنی نمی تونی مثلاً گوشت بیاری؟ یا حتی گاو و گوسفند زنده تا مردم گوشت ارزون بخورن؟ **قاچاقچی دوم:** تو از کجا می دونی ما نمی آریم؟ آدم که نباید کارای خوبش رو جار بزنه. حالا که گفتی، باید بگم ما علاوه بر انبه، چیزایی می آریم که واقعا به درد مردم می خوره، مثلاً شیر خشک، اصلا همین انبه، نمی بینی چقدر کارآفرینی شده و سر هر گذر و کوجه و چهارراهی دوتا جوون نشستن و دارن انبه می فروشن؟ این اگه کارآفرینی نیست، پس چیه؟ **خبرنگار:** خب بسه دوستان، تایه چیزی هم بهتون بدهکار نشدیم، بریم دیگه، این هم از این!

کنیم که مشکلی ایجاد نکنه. مثلاً انبه وارد می کنیم. **خبرنگار:** حالا شما هم هنر نمی کنین که هر چیزی به دستتون می رسه، وارد کشور می کنین! **قاچاقچی اول:** بله، درسته. قاچاقچی خوب اونیه که داره خطر می کنه، اقلاً چیز به درد بخوری رو از مرز رد کنه که به زحمتش بیرزه. **قاچاقچی دوم:** داداش، تو حواست نیست مثل اینکه؟ بنزین به جنس باارزشه که خود مردم کشورمون بهش احتیاج دارن. بعد تو مفت این رو می بری اون طرف؟ **قاچاقچی اول:** اگه من همین جنس رو به قول تو مفت نبرم اون ور، تو چطور می تونی انبه قاچاق کنی؟ بعدش هم لابد خیریتی توی این کار هست!

قاچاقچی اول: ممنون از شما که این فرصت رو در اختیار ما گذاشتین. قشر ما همیشه بابتی مهتری روبه رو می شه و زحمتمون نادیده گرفته می شه. شما می دونین ما چقدر باید زحمت بکشیم که از این ور جنس خطرناکی مثل بنزین رو با چه بدبختی ببریم اون طرف مرز؟ کی قدر ما رو می دونه؟ **خبرنگار:** حالا درسته بهتون وقت دادیم، ولی کار شما درست نیست که این حامل انرژی سهم ما رو دارین می برین کشورهای دیگه! شما چی؟ **قاچاقچی دوم:** بله، من هم می خواستم همین رو بگم. متأسفانه بعضی همکارای ما این موضوع رو رعایت نمی کنن و مواد استراتژیک رو قاچاق می کنن. ولی افرادی مثل ما سعی می کنیم چیزایی جابه جا



صفحه ۴
۹ تیر ۱۴۰۳
شماره ۱۱۰

لبخند،
حتی از نوع
کاغذی!



فرهنگ شهروندی
فرهاد ناجی

بیشتر اوقات مورد اول صادقانه. پیشنهاد می کنم این بار اگه این اتفاق میمون و مبارک رخ داد، سعی کنیم به لبخند بنزین و به طرف مقابلمون که نه می دونیم از کجا اومده و نه می دونیم به کجا می خواد بره، به لبخند هدیه کنیم. شاید همین به لبخند روزی آدم رو بسازه و برایش ارزش داشته باشه. البته ناگفته نمونه که گاهی ممکنه این موضوع عواقبی هم داشته باشه. مثلاً ممکنه

نگاهمون به همدیگه می افته، معمولاً سریع نگاهمون رو برمی گردونیم و به دور و برمون معطوف می کنیم. اگه این مسئله واسه شما هم اتفاق افتاده، که مطمئناً افتاده، اکثر اوقات با چهره ای درهم و خسته و ناراحت و غمگین روبه رو می شیم، مگه اینکه این چشم تو چشم شدن با بچه ای خردسال بوده باشه یا بزرگ سالی که تونسته توی ناملایمات زندگی کودک درونش روزنده نگه داره، وگرنه

بیشتر ما آدمای عوام (به جز بعضی خواص) وقتی توی کوچه و خیابون راه می ریم و به دنبال خرید مایحتاج اولیه ایم، یا در حال رفتن به سرکار و مدرسه و دانشگاهیم، خواه ناخواه چشم تو چشم می شیم، حالا ما اون دسته اقلیت رو که چشمشون از کاسه درمی آد رو فاکتور می گیریم و فاکتور رو می دیم دست خودشون که بعداً اون دنیا هزینه ش رو پرداخت کنن. ولی بیشتر ما وقتی